



۲۰۱۶/۱۱/۲۵



سید هاشم سدید

## جناب بارز صاحب محترم،



سید هاشم سدید

خوشحالم که بعد از مدت ها مخاطب شما بزرگوار قرار گرفته ام. نامه شما که خبر از صحتمندی شما عزیز دارد، سبب مزید خوشی گردید. شاید در گذشته به دلیل خرده اختلافاتی یک یا دو سخن میان ما رد و بدل شده باشد، اما باور کنید که این خرده اختلافات نه از دلچرکی ناشی شده و نه باعث دلچرکی شده است. احترام شما مانند سابق در دل من جا دارد؛ و اما در مورد مطالبی که عنوانی من نوشته اید:

۱- من در دومین نظرم به دریچه ابراز نظریات پورتال آریانا افغانستان آنلاین نوشتم که این موضوع موضوعی نیست که تنها به یک سایت یا پورتال مربوط شود. در این مورد از همه آن هائی که با نظر جناب آقای و هاج موافق هستند - از افراد مختلف نام بردم که به سایت های مختلف مربوط می شوند - خواهش شد که در برابر آنانی که در پی کم زدن فرهنگ و مردم خود هستند و می خواهند به تاسی از کوشش های بیگانگان یک سلسله مطالبی را که با فرهنگ ما نسبت و سازگاری ندارند در جامعه ما رواج بدهند، ایستاده شوند و نشان بدهند که چه تعداد از انسان های این سرزمین با آن ها هم نظر نیستند، اما این نوشته کوتاه به خاطر اسم فقط یک نفر نشر نشد - با تأسف! اسفبارتر این که برخی از کسانی که در گذشته روی این نکته تأکید داشتند، نظر به ملاحظاتی نخواستند در این زمینه ابراز نظر کنند. چنین موضع گیری این نظر مرا بیشتر قوت بخشید که این ها تنها در پی نام کشیدن و محبوبیت سایت های شان هستند تا انجام یک کاری واقعاً ضروری. پرسش من هم همین است که اگر واقعاً این مطلب برای تان مهم بود، چرا حال در این خصوص سکوت اختیار می کنند!؟

۲- در مورد بند های دوم و سوم و چهارم و پنجم نوشته تان کاملاً با شما موافق هستم. سایت ها باید، همانگونه که مدعی حمایت از آزادی بیان و آزادی قلم هستند، به نویسنده ها اجازه بدهند آنچه را در دل و دماغ دارند بدون هراس بیان کنند. من با تأسف شاهد چنین آزادی در هیچ یک سایت نیستم؛ و این بزرگترین کمبود و بزرگترین مانعی است در راه رشد فرهنگی و رشد فکری جامعه ما. سبب اصلی به وجود آمدن چنین مصیبتی تنها و تنها همین سایت ها

هستند؛ زیرا سیطره سایت های اینترنتی بر افکار عامه را امروز هیچ فردی نمی تواند منکر شود. ولی این نقد بدان معنی نیست که این سایت ها چیز های ارزشمندی نشر نمی کنند؛ بلکه مطلب این است که با رفع سانسور و فراهم کردن آزادی بیشتر و واقعی بیان زمینه نشر آن چیز هائی را هم که تا کنون امکان نشر را در این سایت ها پیدا نکرده اند، مهیا کنند .

اگر ما بپذیریم که سطح آگاهی های ما از مطالب ضروری در حدی تعریف نیست، خواسته و ناخواسته در صدد آن بر خواهیم آمد که علل آن را پیدا کنیم؛ و آن وقت خواهیم دید که یکی از علل این نقیصه بستن دهن و شکستن قلم است توسط اینترنت ها - که هدفمندانه نویسنده ها را در یک جهت خاص، جهتی که بیشتر توسط همین سایت ها تعیین گردیده است، بعضاً خلاف میل آن ها، سوق می دهند.

۳- در قسمت تهاجم فرهنگی همسایه ها از مدت ها قبل می خواستم یک نکته را به عرض عامه مردم برسانم، اما نمی دانم شاید به دلیل تنبلی یا بی حوصله گی هر باری که قلم به دست می گرفتم به نحوی از زیر بار این مسئولیت فرار می کردم. نوشته شما عزیز انگیزه ای شد تا این نظر را به طور فشرده بیان کنم؛ و آن این که: بگذاریم ایرانی ها خانه را خونه بگویند. چلنج را چالش بگویند. هلیکوپتر را چرخ بال بگویند و... همانگونه که ما خواهان آن نیستیم که آن ها در کار های ما مداخله کنند، بدون تردید آن ها هم دوست ندارند دیگران در کار های آن ها دخالت کنند. مردم عوام ما یک مثل دارند: "دلش بایسکلش".

به نظر من به جای این که ما وقت خود را صرف کار و افکار دیگران می کنیم، بهتر است صرف ساختن خود کنیم. ایرانی ها خوب یا بد، بجا یا بیجا وقت خود را صرف غنی ساختن زبان و فرهنگ خود می سازند. کار خودشان است. این کار آن ها نباید ما را ناآرام بسازد. به جای این کار ما باید به رفع کمبود های خود بپردازیم. و به این مسأله بپردازیم که چرا فلان تلویزیون و یا فلان نویسنده و سیاستمدار یا فرهنگی کشور ما به دنبال آن ها روان است و از آن ها تقلید می کند و "قریه" و "قرار" و "قید" را "قریه" و "قرار" و "غید" تلفظ می کنند و ... برای این که در کشور ما در رابطه با زبان آنگونه که لازم بود و لازم است کاری صورت نگرفته است. برای این که سرمشقی در داخل کشور برای این افراد و این رادیو ها و تلویزیون ها و نشرات نوشتاری و... وجود نداشت و وجود ندارد!

پانزده ساله بودم. روزی برای گرفتن کتاب به کتابخانه "برتش کونسل" رفتم. زنی سالخورده انگلیسی که تبار هندی داشت دو تا کتاب برایم داد. یکی سرگذشت مردان بزرگ و دیگری قصه های آموزنده کوتاه. یکی از قصه ها در مورد سه شاگردی بود که در یک صنف با هم درس می خواندند و رفیق همدیگر بودند. یکی از این سه شاگرد بسیار لایق بود و دو تای دیگر که با هم برادر بودند می خواستند مانند آن شاگرد لایق شوند. یکی از دو برادر بعد از مدتی کوشش چون نتیجه دلخواه نگرفت شروع کرد به بدگویی و تحقیر و کوچک شمردن آن شاگرد لایق. این کار البته برای کسانی که توان گرفتن درس را نداشتن و نمی توانستند با آن شاگرد لایق همسری کنند خوش آیند بود و به همین دلیل با شاگرد موهن هم آوا شدند، ولی برادر بزرگتر نه تنها با برادر کوچکتر و رفقاییش یکجا و همصدا نشد، که به آن ها گفت: "من آنقدر کار و کوشش می کنم تا از او پیشی بگیرم. و در آخر سال درسی با کار و کوشش خود به همین تصمیم خود جامه عمل پوشانم و به جای آن شاگرد سرمشقی شد برای سائر بچه ها.

من به این اعتقاد، که خیلی ها دارنده آن اند، باور ندارم که زبان ما به حد کافی غنی است. نه تنها زبان ما، که زبان فارسی که در حال حاضر در ایران هم صحبت می شود، به آن حدی غنی نیست که بتوان با آن اندیشه های بسیار

ظریف و اختصاصی خویش را بیان کنیم. در بسا موارد ما توان آن را نداریم که احساس یا احساسات بسیار رقیق و ظریف خویش را با استفاده از کلمات بیان کنیم، زیرا ذخیره لغات ما بسیار محدود است؛ محدودتر از آن که ما بتوانیم مثلاً یک پارچه شعر فلسفی ناب یا یک پارچه موسیقی بسیار جذاب را، یا زیبایی سحر زیبا را و یا وقتی در اثر مرگ عزیزی دستخوش غم و یا دچار تأسف می شویم، آنگونه که می خواهیم، بیان کنیم. بعضی اوقات احساس یا احساسات ما آنقدر بیان ناپذیر هستند که هیچ کلمه ای سزاوار بیان آن نیست. رقیق و ظریف و لطیف و نغز خود کلماتی اند که احتیاج به تعریف دارند، ولی قابل تعریف و بیان نیستند!

مستی، شکوه‌مندی، تقدس و زیبایی یک انسان یا یک منظره و یک شیء را، آنگونه که لازم است، مثلاً، نیز نمی توانیم با دقت لازم و با تمام مختصات آن بیان کنیم، زیرا با قلت الفاظ مواجه هستیم. آنچه را یک هنرمند با ویلون یا گیتار و سکسفون و... بیان می کند، ما نمی توانیم با زبان و با کلمات معمول خویش بیان کنیم. همه این ها، و خیلی مطالب و مسائل دیگر، کار می خواهد. زبان باید به اندازه ای غنی شود که ما برای بیان یک تابلویی که جهانی از مطلب و پیام ظاهراً غیر قابل بیان در خود دارد به تمجمج نیفتیم. و خیلی از اصطلاحات فلسفی و علمی و... همسایه ها به احتمال قوی متوجه این کمبود خود شده اند و در پی آن هستند که این مشکل خود را رفع کنند. چگونه؟ کار خودشان است!

به نظر من یکی از راه های مبارزه با تهاجم فرهنگی بیگانه همین خواهد بود که ما بجای توجه به دیگران قدم به قدم، با زمان همگام، به سوی بهبودی فرهنگ خود و به سوی غنی ساختن زبان های خود برآئیم. راه دیگر جلو رسوخ کلمات تحمیلی از هر زبانی که باشد، باید از زبان های مروج در کشور گرفته شود و کوشیده شود هر زبان اصالت و سچگی خود را پیدا کند. یکی از راه ها نوگرایی است، نه رجوع به عصر مفرغ! برخورد اندیشمندانه و معقول یا خرد پذیر و منصفانه همین است. من مدلول کسانی را که مخالف تهاجم فرهنگی دیگران هستند، اما مخالف سلطه یک زبان بر زبان دیگری در درون کشور نیستند، به هیچ عنوان واقعی و دلسوزانه نسبت به خرده فرهنگ های درون کشور نمی دانم. در این رابطه باید دید بی طرفانه و وسیع داشت. جانجوری تان را، همراه با فامیل، آرزو می کنم.